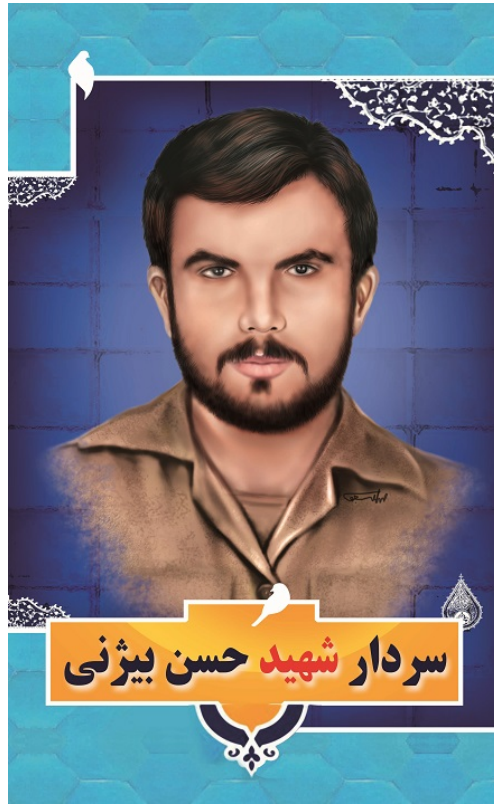


شهید حسن بیژنی



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و هزارتخمید استان بوشهر

نام پدر	حیدر
تاریخ تولد	۱۳۴۱/۰۳/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۴/۰۴
محل شهادت	جزیره مجنون
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	روستای خیارزار

زندگینامه

در شب خون و خطر پرپر شدن شهید حسن بیژنی در سال ۱۳۴۱ در خانواده‌ای مذهبی در روستای خیارزار از توابع دشتستان پا به عرصه وجود گذاشت. وی تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش به پایان رسانید و جهت ادامه تحصیل به شهر شبانکاره هجرت نمود و دوران راهنمایی و دبیرستان را در آنجا با موفقیت پشت سر گذاشته و به اخذ دیپلم نائل آمد. شهید در دوران تحصیل علاوه بر درس به فعالیت‌های مذهبی نیز توجه خاص داشت و در اکثر جلسات دینی شرکت می‌کرد. پشتکار و استقامت وی در تمام جوانب زندگی و هنگام تحصیل مشهود و از نظر اخلاق و معنویات پایبند به اصول و احکام اسلامی بود.

شهید بیژنی در تظاهرات و راهپیمایی‌هایی که علیه رژیم ستمشاهی انجام می‌گرفت شرکت فعال داشت. با شروع جنگ تحمیلی این سردار، برای شرکت در دفاع مقدس و پیوستن به صفوف مجاهدان فی سبیل الله سر از پا نمی‌شناخت ایشان اولین بار در تاریخ ۱۱/۸/۱۳۶۰ راهی میادین نبرد گردیده و در منطقه گیلانغرب به دفاع از حریم اسلام و قرآن پرداخت.

شهید بیژنی که همه وجودش در راستای لبیک به ندای مراد و مقتدایش خمینی کبیر متبلور بود با شرکت در طرح لبیک یا خمینی در تاریخ ۴/۱/۶۱ به جبهه‌های شوش و عین خوش عزیمت و به یاری دلاور مردان ارتش اسلام شتافت. وی در عملیات افتخار آفرین بیت المقدس شرکت و بعنوان فرمانده دسته در قسمت شهرک ولی عصر (عج) و غرب خرمشهر حماسه‌های جاودانه‌ای از خود به جای گذاشت. در همین عملیات بود که وی از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله دشمن بعثی قرار گرفت او که درس شهامت و آزادگی را از سرور آزادگان جهان، حسین بن علی (ع) آموخته بود، با همان بدن زخمی خود نیز به همسنگرانش دستور پیشروی و ادامه نبرد می‌داد. ایشان با بدنی خونی از میان گل ولای منطقه خود را به خودروی سپاه می‌رساند. وی پس از مدت ۴ ماه بستری بودن در بیمارستان پس از بهبودی به استخدام اداره بازرگانی گناوه درآمد. تا اینکه دگر بار برای مبارزه با ام الفساد قرن، آمریکای جنایتکار، در تاریخ ۱۸/۱۲/۶۲ راهی آبهای نیلگون خلیج فارس شد. ایشان در تاریخ ۴/۱۳۶۷/۴ با سری پرشور از عشق به الله و در دفاع از حریم قرآن کریم، در کسوت فرماندهی گردان امام حسن (ع) واقع در جزیره مجنون، در نبرد جانانه با کفار بعثی به آرزوی دیرینه خود که شهادت در راه خداوند بود نائل آمد.

وصیت نامه

ان الله يجب الذين يقاتلون في سبيله صفاكانهم بنیان مرصوص

خدا آن مؤمن را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند دوست دارد ۱.

اگر سرانجام ما به مرگ منتهی می شود و این بدنهای از بین خواهند رفت پس گشته شدن مرد به شمشیر در راه خدا گرامی تر و برتر است . شهادت ای آغوش پر مهر خدایی توالی ناله های دردمند شیعه ترادیدم و ترا

می شناسم . ترادر محراب کوفه دیدم که مظلومیت را نثار قدم علی (ع) کردی . تورادر قتلگاه دیدم که سراسیمه به یاری اسلام آمده بودی . تورا در قتلگاه ۷۲ تن کربلای ایران دیدم که با بیرق های پاره پاره سوخته شده به جنگ کفر و نفاق والحاد و تحریف رفتی ترابر بالین سر شهید مظلوم بهشتی دیدم که بر مظلومین خون گریستی .

تورادر جبهه های نبرد خیابان ها ، کوچه ها و در و در و جب و جب خاک میهن اسلامی دیدم .

هرگز فراموش نخواهم کرد بار خدایا این قطره خون ناچیز و ناقابل مرا در راه اسلام از من حقیر بپذیر و اگر جان ما این ارزش را دارد که برای اسلام فدا شود و انقلاب به پیش رود صدها بار به ماجان بده تا مبارزه کنیم و شهید شویم .

بار خدایا باریختن خون ما اسلام و انقلاب به پیش خواهد رفت پس ای گلوله ها ، بیایید به سینه های ما ، بار خدایا پروردگارا ، اینک تورا شاهد می گیرم که آگاهانه به مشهد خویش می روم .

و اینک سخنی چند با پدر و مادرم :

شما ای عزیزان بعد از شهادت لباس عزابه تن نکنید و در مجلس عزاداری آنچنانی نکنید که مردم خیال بکنند من مرده ام . در مجلس شاد باشید و بگویند او زنده است . چون که شهید قلب تاریخ است . اگر جسم و جانم پیش شما نیست روحم در نظر تان است بعد از شهادت لباس سیاه بر تن نکنید . من به معشوقم رسیده ام .

عشقم الله است و من بنده او هستم . و تو ای مادر چه بسا شهیدانی بوده اند که مادر نداشته اند که بر بالای سر آنها بگریه . و قلبهای یخ در سردخانه ها بر سر آنها آب می شد و بجای مادر بر آنها می گریست .

پدر جان ، خودت میدانی که عزیزترین چیزهای زندگیم هستی و چقدر دوست دارم از شما می خواهم بیتابی نکنید هر قطره اشک تو باعث کمرنگ شدن خون من خواهد شد و تو خود میدانی که هر کس اسلام را پذیرفت و قبول کرد که شیعه علی (ع) است باید سر بریده را در پیش ببیند .

برادران عزیز ! از همگی شما می خواهم که به ندای امام امت این سلاله پاک امام حسین (ع) را در هر زمان لبیک گویند و نگذارید تفنگ من بر زمین افتد و نگذارید یاران امام کم شود . و از تمام برادران و دوستان تقاضا دارم که در نزد خدا برای من طلب عفو و بخشش کنند و خودشان نیز مرا ببخشند و سفارشی که به آنها دارم این است که نسبت به اسلام و انقلاب بی تفاوت نباشند . و دست روی دست نگذارید تا اینکه دشمن به سراغ ما بیاید . باید ما بر دشمن حمله بریم و او را نابود کنیم و امیدوارم که یارانی صادق و مخلص برای امام باشیم .

همسر م امیدوارم که مرا ببخشی بخاطر این زندگی کوتاه و پرمشقتی که با من داشتی و از تو می خواهم که برای رضای خدا و امام با نبودن من یتابی نکنی و به یاد داشته باش که دیدار نزدیک است حتی نزدیکتر از

مزه های چشم امیدوارم که خداوند صبری زینب گونه به تو عنایت کند .

خدایا جندالله را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح الله برای شکست عدوالله و استقرار حزب الله زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله است حمایت فرما .

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی رانگه دار.

حسن بیزنی ۳/۴/۱۳۶۳

خاطرات

خصوصیات شهید از زبان مادر فداکارش

من هم مانند تمام مادرانی که همیشه منتظر و آماده ی شنیدن هر خبری از طرف فرزندشان بودند ، خود را مهیا کرده بودم تنها چیزی که من هیچ وقت فکرش را نمی کردم وغافل شدم ،شهادت هر دو پسر من (حسن و غلامرضا) در یک روزودریک لحظه بود .

چون حسن هدیه ای بود الهی ، پس تمام اعمال و رفتار او با همه فرق داشت . پدر ومادرش را بیشتر از جان شیرین خود دوست می داشت . با مردم مهربان وخیلی مردمدار بود . این را نه من بلکه تمام اهل محل وهمسایه ها می گویند .

من حسن را در خواب زیاد می بینم .هرگز چیزی از او نخواستم ی . زمانی که ناراحتی یا مشکلی داشتم به خوابم می آمد . در خواب احساس می کردم در مشکلات مرا یاری کرده ، باید بگویم احساس نبود بلکه واقعیت داشت .

باید بگویم تمام زندگی حسن برایم خاطره است ، یعنی من با خاطرات او زندگی می کنم خاطره ای از پسر من برای شما نقل می کنم : وقتی به عیادت حسن در بیمارستان ارتش واقع در شیراز رفته بودیم ، در اتاقی که حسن عزیزم بستری بود ، خیلی نگران و ناراحت بودم ، نمی دانستم چه بلایی بر سر او آمده است . شهید بروی تخت ، در حالی که یک دست و یک پای خود را بلند کرده بود و مثل همیشه لبخند به لب داشت گفت : مادر ببین من هم دست دارم و هم پا ، این لحظه و این حالت او پس از سالها هنوز هم مانند آینه جلو چشمان من است .

برخیز که در طریق حق گام زنیم

از باده گلگون شدن جام زنیم

از خون شهیدان شوری بگیریم

آتش به سراپرده صدام زنیم .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران